

نام سیدروح الله و چه تسمیه‌ای از حضرت امام است. آیا به این علت شما را روح الله نامگذاری کردند یا خیر؟

من در دهه فجر سال ۱۳۵۸ (بعد از انقلاب) به دنیا آمدم و احتمالاً وجه تسمیه‌اش همین بوده است. البته من تقریباً در روزهای نزدیک به سالروز ولادت پیامبر (ص) متولد شدم و والده برایم تعریف کردند که برای نامگذاری من بین نام محمد و روح الله تردید داشتند که در نهایت نام روح الله را گذاشتند.

مسئله این نامگذاری به علاقه شهید هاشمی نژاد به امام خمینی مربوط می‌شود. آیا از علاقه ایشان به امام خاطرهای شنیده‌اید؟ اقتضای سنی من ایجاب نمی‌کند که خاطره چندانی در این زمینه‌ها به خاطر داشته باشم، اما اخوی بزرگ برایم تعریف کرده‌اند که پدر علاقه شدیدی نسبت به امام داشتند و در واقع علاقه میان مرید و مراد بین دو بزرگوار وجود داشت. آن‌گونه که من شنیده‌ام امام هم متقابلاً به ایشان علاقه و اعتماد بسیاری داشتند. مصادیق بسیاری در این باره وجود دارد. به عنوان مثال پدر به عنوان نماینده انقلاب به سفر خارجی رفته بودند (فکر کنم ژاپن). آن زمان هنوز پاسپورت‌های دوران شاهنشاهی رایج بود. ایشان بعد از بازگشت برای ارائه گزارشی سفر نزد امام رفتند. در حین گزارش گله کردند که با وجود اینکه من به عنوان سفیر انقلاب به کشورهای دیگر می‌روم تا انقلاب را گسترش دهم، چرا باید آرم شاهنشاهی روی پاسپورتم باشد. امام ظاهراً بعد از این ماجرا سخنرانی داشتند و طی آن سخنرانی اعلام کردند که یکی از افراد معتمد من چنین مسئله‌ای را گزارش داده است و مسلماً این موضوع خوشایند نیست. در ضمن امام برای دولت موقت ضرب‌الاجلی تعیین کردند تا در طول این مدت پاسپورت‌ها را عوض کند.

مصدق دیگر اعتماد امام به شهید هاشمی نژاد بحث ریاست جمهوری مقام معظم رهبری در آن دوران بود. ماجرای رئیس جمهور شدن بنی‌صدر با آن مشکلات و بعد هم ترور شهید رجایی وضعیت نامناسبی در کشور ایجاد کرده بود و مردم در این شرایط اضطراب عجیبی داشتند. آن زمان امام با فعالیت روحانیون در جریان‌های اجرائی مخالف بودند. در این اثنا شهید هاشمی نژاد احساس می‌کردند روحانیت باید وارد کار شود تا بی‌اعتمادی و اضطرابی که به دلیل شرایط حاکم بر کشور در مردم ایجاد شده بود، از بین برود. گویا در این زمینه شخصیت‌های بسیاری با امام صحبت کردند، اما نتوانستند امام را متقاعد کنند. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی تعریف کردند که شهید هاشمی نژاد از مشهد آمدند و با امام صحبت کردند و به ایشان گفتند در این شرایط لازم است یک روحانی وارد عمل شود. پدر در همان نشست و با توجه به جایگاه شخصیتی مقام معظم رهبری، ایشان را برای به عهده گرفتن مسئولیت ریاست جمهوری پیشنهاد کردند و امام هم با نظر پدر موافقت کردند. در واقع همان طور که گفتم امام اعتماد زیادی به پدر داشتند و در مقابل، شهید هاشمی نژاد هم ارادت خاصی به امام داشتند. به‌طور کلی احساس شهید هاشمی نژاد نسبت به امام

**امام در باره شهید هاشمی نژاد فرمودند:**  
**«من از نزدیک با شهید هاشمی نژاد آشنا بودم و مراتب فضل و مجاهدت ایشان بر افرادی که آقای هاشمی نژاد را می‌شناختند، پوشیده نیست.» و با القابی چون «جوانمرد فاضل» از پدر یاد کردند. همین تعبیر، مبین جایگاه ویژه شهید هاشمی نژاد در انقلاب است.**

یک درجه بالاتر از علاقه و احساس یک مرید به مراد بود. این مسئله در تمام زندگی شهید هاشمی نژاد مشهود و در واقع مسلک ایشان در زندگی بود.

**طبق صحبت‌های شما شهید هاشمی نژاد جایگاه ویژه‌ای در انقلاب داشتند و تعامل بسیاری هم با امام و مسئولین وقت داشتند. چه تصویری از جایگاه ایشان در انقلاب در ذهن شماست؟**

ابتدا بهتر است مقدمه‌ای بگویم تا از این طریق جایگاه پدر بیشتر مشخص شود. در دوران انقلاب، بالاخص در حوالی سال ۶۰ تروورهای بسیاری در کشور اتفاق افتاد و انقلاب، شخصیت‌های بسیاری را از دست داد. امام هم به مناسبت‌های مختلف پیام تسلیت می‌فرستادند و ابراز تأسف می‌کردند، اما امام فقط برای چهار مناسبت خودشان شخصاً سخنرانی کردند. امام برای شهادت شهید مطهری، شهید هاشمی نژاد، حادثه ۷ تیر و شهادت آقای رجایی. با وجود اینکه شهید مطهری و شهید هاشمی نژاد مسئولیت اجرایی بالایی در کشور نداشتند، سخنرانی امام برای این دو بزرگوار نشان می‌داد که این دو شخصیت از جهت فردی و علمی قابل توجه امام هستند. جالب اینجاست که حضرت امام برای بیان شخصیت شهید مطهری و آقای هاشمی نژاد از تعبیر خاصی استفاده کردند. مثلاً ایشان درباره آقای مطهری فرمودند: «شهید مطهری پاره تن من و حاصل عمر من است». همچنین راجع به شهید هاشمی نژاد فرمودند: «من از نزدیک با شهید هاشمی نژاد آشنا بودم و مراتب فضل و مجاهدت ایشان بر افرادی که آقای هاشمی نژاد را می‌شناختند، پوشیده نیست». در ضمن امام (ره) با القابی مثل «جوانمرد فاضل» از پدر یاد کردند. همین مقدمه کوتاه مبین جایگاه ویژه شهید هاشمی نژاد در انقلاب است. در ضمن سفر شهید هاشمی نژاد به عنوان نماینده انقلاب به کشورهای ژاپن و لیبی در جریان انقلاب در موقعیت‌های مناسب برای بحث و مذاکره، نشان دهنده برجستگی شخصیت ایشان در آن دوران است.

از سفرهای شهید هاشمی نژاد به عنوان سفیر آیا خاطره‌ای به

یاد دارید؟

تا جایی که من می‌دانم پدر دو سفر به ژاپن و لیبی داشتند. ظاهراً این طور تعبیر شده است که بعد از شروع جنگ ایران و عراق، پدرم، سرهنگ قذافی را مواخذه و به او سفارش می‌کنند که نسبت به جریانات روز بی‌تفاوت نباشد و از انقلاب ایران جانبداری کند. لازم است بگویم سرهنگ قذافی بعد از شهادت آقای هاشمی نژاد، پیام تسلیتی برای امام می‌فرستد.

**رفقار آقای هاشمی نژاد در مقابل سرهنگ قذافی جدا از مسائل دیپلماتیک نشان‌دهنده شجاعت مثال زدنی ایشان است. در مورد این مسئله آیا مصداق و یا نکته‌ای را به خاطر دارید؟**

شجاعت شهید هاشمی نژاد واقعا مثال زدنی است. هرگاه با دوستان ایشان برخورد می‌کنم، آنها برای توصیف شخصیت پدر ابتدا از شجاعت ایشان می‌گویند. برای بیان این مطلب باید بخشی از مسائل را با زمان انطباق دهیم. جریانات انقلاب، فراز و نشیب‌های بسیاری داشت. اوج این مسائل در سال‌های ۵۶ - ۵۷ بود، ولی در سال‌های ۴۱ - ۴۲ مبارزه مفهوم چندانی نداشت. فقط یک بار در ۱۵ خرداد ۴۲ حرکتی صورت گرفت که واکنشی در برابر اهانت به مرجعیت بود. در واقع آن روزها بحث مبارزه رسمی و شدید و گسترده با رژیم شاهنشاهی و براندازی آن برای مردم جا افتاده نبود.

سخنرانی شهید هاشمی نژاد در مسجد فیل در آن روزها مبین شهامت ایشان بود. همان طوری که می‌دانید در حادثه مسجد فیل دو نفر به شهادت رسیدند. البته با اینکه افراد بسیاری در درگیری‌های مختلف، از جمله ۱۷ شهریور در چندین شهر شهید شدند، اما شهادت دو نفر در سال‌هایی که هنوز مبارزات شدت نگرفته بود، مسئله قابل توجهی است.

به‌طور خلاصه باید بگویم که کل زندگی شهید هاشمی نژاد حکایت از شجاعت ایشان دارد. شهید هاشمی نژاد با دست خالی زندگی پراضطرابی داشتند و تنها با توکل بر خدا جانشان را کف دست گرفته بودند و در راه مبارزات و انقلاب از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کردند و همین مسئله نشان‌دهنده شجاعت ایشان است.

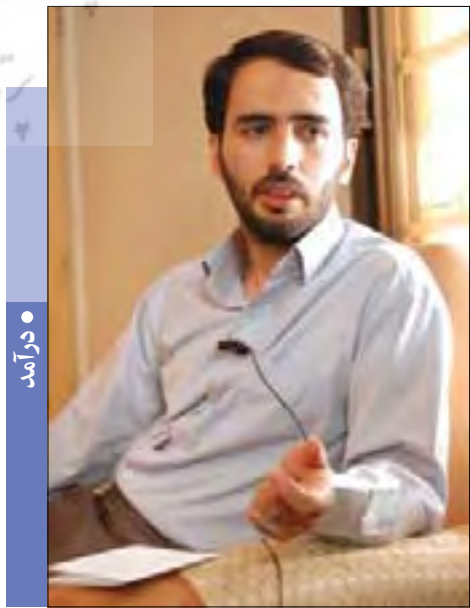
**همواره در کنار مسئله شهامت و حضور در انقلاب، بحث تعدد گروه‌هایی که در انقلاب حضور داشتند مطرح می‌شود. در آن دوران روحانیت به عنوان قشر مرجع مردم از یک سو تا کزیر از موضع‌گیری در برابر این گروه‌ها و از سوی دیگر پسروی کردن برای عامه این گروه‌ها بود. موضع‌گیری شهید هاشمی نژاد در مقابل گروه‌های موجود در جامعه در اوایل انقلاب چگونه بود؟**

قبل از اینکه به این بحث بپردازیم، بهتر است ابتدا درباره جایگاه علمی ایشان صحبت کنم. شاید بتوان از شخصیت ایشان با تعبیر دانشمند یاد کرد. شهید هاشمی نژاد در بحث مسائل حوزوی بسیار غنی و در مسائل فقهی بسیار مسلط بودند و مرتبه اجتهاد

## امام صد درصد به پدرم اعتماد داشتند...

■ «شهید هاشمی نژاد در قامت یک پدر» در گفت و شنود  
شاهد یاران با مهندس سیدروح الله هاشمی نژاد

فرزند شهید بودن به خودی خود مسئولیت سنگینی را بر دوش فرزندان می‌گذارد، به‌ویژه شهیدی چون شهید هاشمی نژاد که در برقراری و دوام انقلاب اسلامی نقشی ارزنده داشته و از همین رو فرزند وی با آنکه خود با مسائل و مشکلات انقلاب دست به گریبان نبوده، با این همه دردمنده‌ان از اینکه مبانی انقلاب برای نسل جوان به‌خوبی تبیین نشده اظهار نگرانی می‌کند. در این گفتگو به پاره‌ای از این دغدغه‌های شریف اشارت رفته است.



درآمد



### شهید هاشمی نژاد به خاطر هم سلول بودن با بعضی از اعضای منافقین، به انحراف فکری آنها پی برده بودند و به همین دلیل قبل از اینکه مجاهدین فعال شوند، در سخنرانی هایشان به مخالفت با آنها می پرداختند و با مجاهدین خلق به طور گسترده ای مبارزه می کردند. علاوه بر این مسائل شهید هاشمی نژاد به انحرافی بودن تفکرات انجمن حجتیه هم پی برده بودند.

کردن این دسته از روحانیون و برقراری تعامل با آنها نقش بسیار مؤثری داشتند. ایشان به بهانه های مختلف سعی می کردند تا این طیف را هم وارد گود و درگیر مبارزات کنند. همچنین سعی شان بر این بود که بیوت مراجع را هم درگیر جریان انقلابی کنند و به طور کلی تلاش بسیاری در برقراری ارتباط در امور مبارزاتی با این دسته از روحانیون داشتند. در یک کلام باید بگویم شناخت دقیق شهید هاشمی نژاد نسبت به جریان انحرافی، کتابها، سخنرانی ها و مبارزاتشان با جناح های کمونیستی و چپ، مبین مدیریت قوی و تیزبینی انقلابی ایشان است.

**شهید هاشمی نژاد در کنار ارتباط با جامعه روحانیت با مردم هم زیاد در ارتباط بودند. آیا از مردم داری ایشان خاطره و یا نکته ای را به یاد دارید؟**

مردمداری ایشان را به چند طریق می توان تعبیر کرد. اخوی در این باره به نکات بسیاری اشاره کرده اند. بخشی از مردم داری شهید هاشمی نژاد، زندگی کردن در میان مردم بود. پدر به هیچ وجه حاضر نمی شدند به خاطر بست و یا حفظ مسائلی که با جانشان سسر و کار داشت، از مردم دور شوند. ایشان بسیار بر بودن در میان مردم (مخصوصاً قشر جوان جامعه) تأکید داشتند. همان طور که می دانید در برهه های از انقلاب، انحرافات فکری در کشور غوغا می کرد. اخوی تعریف می کردند در مسیر خیابان دانشگاه، نشریات گروه های فکری مختلف مثل کمونیست ها و سازمان مجاهدین خلق عرضه می شد و مردم هم در قسمت های مختلف خیابان می ایستادند و بحث های مختلفی می کردند. در این میان، پدر تمام تلاششان این بود که با مردم (خصوصاً قشر جوان) باشند و آنها را از انحرافات فکری که در کشور وجود داشت، نجات دهند. شهید هاشمی نژاد در آن دوران احساس می کردند که جوانان باید دید روشنی نسبت به مسائل پیدا کنند. ایشان این هدف را در قالب های مختلف دنبال می کردند و اداره کانون بحث انتقاد دینی یکی از فعالیت های ایشان در این زمینه است. علاوه بر این، شهید هاشمی نژاد بعد از انقلاب مسئولیت حزب جمهوری اسلامی را که بیشتر به فعالیت های فرهنگی می پرداخت، بر عهده داشتند. در حالی که بسیاری از حزب هائی که با آنها آشنائی داریم به کارهای سیاسی می پردازند، رسیدگی به مشکلات مردم جنبه دیگری از مردم داری شهید هاشمی نژاد بود. از افراد زیادی شنیده ام که پدر خیریه هائی داشتند و از این طریق به افراد مستضعف کمک می کردند. حتی اگر یک فرد غادی دیر وقت دم در منزل ایشان می آمد و می گفت من در کاری دچار مشکل شده ام و نیاز به معرف دارم، پدر فوراً برای رفع مشکل او اقدام می کردند. در واقع با وجود اینکه در کشور ترورهای بسیاری اتفاق می افتاد و شرایط خطرناک بود، اما شهید هاشمی نژاد خودشان دم در منزل می رفتند

ایشان امری مسلم است. پدر علاوه بر مسائل فقهی، در زمینه های مختلف علمی و مسائل روز هم بسیار غنی و فوری بودند. همان طور که مطلعید شهید هاشمی نژاد کتاب «مناظره دکتر و پیر» را تألیف کرده اند. ایشان در این کتاب تمامی مسائل اسلامی را در قالب مسائل روز بیان کرده اند و در متن آن به سئوالات و اشکالاتی که به مسائل اسلامی وارد می شود، پاسخ های شفاف و روشن داده اند. حتی چند سال پیش آیت الله مشکینی - خدا رحمتشان کند - در سخنرانی نماز جمعه به جوانان توصیه کردند که حتماً کتاب «مناظره دکتر و پیر» را مطالعه کنند، چون این کتاب مرجع مناسبی برای پاسخگویی به بسیاری از سئوالاتشان است. این مسئله نشان می دهد که پدر از لحاظ ایدئولوژیک دیدگاهی غنی داشتند. یکی از دوستان می گفت مبارزین انقلاب دو گروه بودند. یک گروه علیه شش مبارزه می کردند، اما گروه دیگری از جمله شهید هاشمی نژاد و شهید مطهری که طیف خاص و محدودی هم بودند، مبارزه ایدئولوژیک می کردند. یعنی تغذیه فکری جناح انقلابی و مبارزین را برعهده داشتند. این گروه به مبارزین ایده می دادند و انقلابیون هم بعد از ایده گرفتن از این طیف، مبارزه را شروع می کردند. مسلماً جایگاه یک فرد ایدئولوژیک در میان جریانهای مختلف فکری انقلاب، جایگاهی شاخص است. شهید هاشمی نژاد بسیار تیزبین و روشن بین بودند. اقتضای فرد عالم این است که اگر کسی «ب» «بسم الله» را بگوید، آن عالم خودش تا «الرحمن الرحیم» برود. شهید هاشمی نژاد با گروه های مختلف تعامل بسیاری داشتند و از نزدیک با گروه ها مذاکره می کردند و خیلی سریع متوجه تمامی ابعاد فکری آنها می شدند. اگر دسته ای دچار انحراف می شد، با آنها به مبارزه می پرداختند. در مورد موضع اعضای مجاهدین خلق هم باید بگویم که شهید هاشمی نژاد به خاطر هم سلول بودن با بعضی از اعضای منافقین، به انحراف فکری آنها پی برده بودند و به همین دلیل قبل از اینکه مجاهدین فعال شوند، در سخنرانی هایشان به مخالفت با آنها می پرداختند و با مجاهدین خلق به طور گسترده ای مبارزه می کردند.

علاوه بر این مسائل شهید هاشمی نژاد به انحرافی بودن تفکرات انجمن حجتیه هم پی برده بودند. لازم به ذکر است که بگویم تا زمانی که اعضای انجمن حجتیه به طور آشکار مشکلاتی را به وجود آوردند، عده ای به شهید هاشمی نژاد می گفتند که چرا در گریو دار انقلاب، با انجمن حجتیه مخالفت می کنید؟ در واقع پدر زودتر از همه به انحراف این انجمن پی برده بودند. حتی در ماجرای بنی صدر هم ایشان زودتر از سایرین به انحراف بنی صدر پی بردند و نوارهای سخنرانی پدر و انتقاد شدیدشان از بنی صدر در سخنرانی هایشان در دوران ریاست جمهوری او مبین این مسئله است. بعد از فرار بنی صدر به همراه رجوی به کمک خلبانی که شاه را هم از ایران فراری داده بود، شهید هاشمی نژاد در سخنرانی ها روی این مسئله تأکید داشتند که من از ابتدا متوجه شده بودم که آنها ترکیب انحرافی انقلاب هستند. ایشان متوجه ظاهر سازی های استاندار خراسان، آقای احمدزاده، هم شده بودند و با او مخالفت می کردند. ظاهراً آقای احمدزاده در آن دوران اهل ظاهر سازی بود و تمایلات و گرایشاتی هم به جناح بنی صدر داشت. به طور مثال آقای احمدزاده از بسیاری امکانات و تسهیلات استفاده می کرد، ولی برای فریب مردم و تظاهر به همراهی با اقتدار مختلف، با دوچرخه مسافت بین استانداری و منزل را طی می کرد. در واقع احمدزاده علاوه بر انحراف فکری و همراهی با جناح بنی صدر تزویر هم داشت. اخوی بنده از قول مقام معظم رهبری خاطره ای برابرم تعریف کردند. گویا در بحران های درگیری شهید رجائی

(در دوران نخست وزیر) با بنی صدر، شهید رجائی به همراه ایوبی من و مقام معظم رهبری و همراه گروهی به یکی از شهرستان ها سفر می کنند. شهید هاشمی نژاد به سایر اعضای گروه تأکید می کنند که اجازه بدهید شهید رجائی جلوتر از بقیه حرکت کنند و ما پشت سر ایشان راه برویم تا بدین وسیله حمایت خود را از ایشان در زمینه مبارزات نشان دهیم. مقام معظم رهبری فرمودند: «اوایل انقلاب هنوز کسی تیزبینی های سیاسی و دیپلماتیک را تا این حد نداشت، ولی شهید هاشمی نژاد به این نکات ظریف دقت داشتند»

در بحث مبارزات انقلابی در آن دوران، در کنار روحانیت مبارز، گروهی از روحانیون بودند که اعتقاد چندانی به مبارزه و جدال نداشتند. در واقع روحانیت ساکت بودند. این طیف از روحانیون در شهرهای مذهبی مثل قم و مشهد بسیار زیاد بودند و علمای سرشناسی مثل آیت الله میلانی و آیت الله شیرازی (در مشهد) که بسیار هم مورد توجه مردم بودند، در میان آنان وجود داشتند. شهید هاشمی نژاد در همراه

و به افراد معرفی نامه می دادند. زندگی کردن مثل مردم جنبه دیگری از مردم داری پدر بود. شهید هاشمی نژاد ساده زیست بودند و در این زمینه هیچ گونه تزویر و ریائی نداشتند. آقای عسگری برای من تعریف می کردند که آن زمان شهید هاشمی نژاد پیکان قرضه ای داشتند که در آن مشکل داشت و گاهی شهید هاشمی نژاد با آرنج در را نگاه می داشتند. آقای عسگری به شوخی به ایشان می گفت: «شما اگر از دست منافقین جان سالم به در ببری، از این ماشین جان سالم به در نمی بری». آقای عسگری از اعضای حزب و از شاگردان شهید هاشمی نژاد بودند و در دوره قبل نماینده مجلس بودند. شما به حلم شهید هاشمی نژاد در زمینه ارتباط با مردم اشاره کردید. در کنار این مسئله رگه های از عرفان هم در وجودشان بود. اگر امکان دارد به این مسئله هم اشاره ای فرمائید.

بعد عرفانی شخصیت پدر جنبه ای است که مقام معظم رهبری هم به آن اشاره ای داشته اند. ایشان فرموده اند: «یکی از ابعاد وجودی شهید هاشمی نژاد که تا به حال شاید کمتر به آن پرداخته شده است بعد عرفانی ایشان است». به قول آقای صدیقی، شهید هاشمی نژاد در اساتیدی که در فراگیری علم حوزه نصیبشان شده بود، اقبال بالائی داشتند.

ایشان فراگیری علوم حوزوی را در نوجوانی (۱۰ سالگی) در حوزه آیت الله کوهستانی در روستای کوهستان مازندران (بهشهر) آغاز کردند. آیت الله کوهستانی از علمای بزرگ و عرفای بنام زمان بودند و افرادی که اهل عرفان هستند، برای بیان جایگاه معنوی این عالم بزرگوار از تعبیر مختلفی استفاده کرده اند. شهید هاشمی نژاد بعد از بهره مندی از محضر آیت الله کوهستانی، علوم حوزوی را نزد آقای شیخ علی کاشی فرا گرفتند. شیخ علی کاشی از عرفای بزرگ و بسیار اهل عبادت و مناجات بودند. ظاهراً نقل کرده اند که ایشان ملاقاتی هم با امام زمان (عج) داشته اند و امام زمان (عج) به آقای شیخ علی کاشی لقب شیخ شهید داده اند. شهید هاشمی نژاد علاوه بر اینکه به عنوان شاگرد در محضر آقای شیخ علی کاشی بودند، گویا با ایشان در یک حجره هم زندگی می کردند و مسلماً از منش این عالم بزرگوار تأثیرات بسیاری گرفته اند. شهید هاشمی نژاد بعد از این مراحل در محضر حضرت امام و آیت الله بروجرودی هم به فراگیری علوم پرداختند. سیر اساتید بزرگوار که پدر با آنها ملاقات داشتند، نحوه زندگی خاصی را برای شهید هاشمی نژاد رقم زد. در واقع به خاطر بهره مندی از حضور این اساتید، نوعی اخلاص در وجود ایشان ایجاد شده بود و در واقع اگر بخوایم زندگی ایشان را خلاصه کنیم، باید بگویم که شهید هاشمی نژاد زندگی خالصانه ای در راه خدا داشته و مراتب عرفانی ویژه ای در مورد ایشان نقل شده است.

یک روز که شیخ علی کاشی در حجره به مناجات پرداخته بودند، پدر در حجره مشغول انجام کارهای خود بودند که ناگهان احساس کردند که حالت مناجات شیخ علی کاشی تغییر کرده است. وقتی که نگاه می کنند متوجه حضور شخص دیگری در آنجا می شوند. دو سه بار آن شخص را می بینند، ولی دفعه آخر که نگاه می کنند دیگر آن فرد را نمی بینند و در ضمن متوجه می شوند که مناجات شیخ علی کاشی به حالت عادی خود بازمی گشته است. بعد این ماجرا را برای آقای شیخ علی کاشی تعریف می کنند. ایشان می گویند: «مراتب فضل و توفیق بسیار بالا و زیاد شده است که توانسته ای در این سن کم امام زمان (عج) را ملاقات کنی». البته پدر چندان اصراری به بروز این مسائل نداشتند، اما به تعبیر امام، مراتب فضل و خرد شهید هاشمی نژاد بر اشخاصی که ایشان را می شناختند پوشیده نیست. مقام معظم رهبری هم فرموده اند: «بعد ناشناخته وجودی شهید هاشمی نژاد، بعد عرفانی ایشان است»

**در طی کردن این مراحل بدون شک مادر شما نقش ویژه ای را ایفا کرده اند. اگر امکان دارد از جایگاه مادرتان یاد کنید.**

از آنجا که مادرم در دهه فجر سال گذشته فوت کردند، جا دارد که از جایگاهشان در زندگی پدر بگویم. از آنجا که من پدر را زیاد ندیده ام، مادر برای من شهید هاشمی نژاد زنده و در واقع الگوی اخلاقی و دینی من در زندگی بودند. من تعبیری را که راجع به شخصیت پدر به کار می رفتم و همچنین اخلاص عمل پدر را در وجود مادرم می دیدم. مسلماً باید چنین همسری وجود داشته باشد تا شخصیتی مثل شهید هاشمی نژاد به وجود بیاید. اتفاقاً به مناسبت فوت مادرم، اخوی با مقام معظم رهبری دیداری داشتند و در این دیدار به نکته جالبی اشاره شده بود. مقام معظم رهبری درباره مادرم فرمودند: «نوع زندگی شهید هاشمی نژاد به گونه ای بود که همسرشان چه قبل و چه بعد از شهادت ایشان، تنها زندگی کردند». نکته ای که در زندگی مادرم قابل





بزرگی بوده است، خصوصاً فرزند شهیدی انقلابی همچون شهید هاشمی نژاد. پدر جایگاهی دارد که همیشه دوست و دشمن از ایشان به خوبی یاد می‌کنند و لطفی که عزیزان نسبت به فرزندان شهید دارند، شامل حال من هم می‌شود. شاید اگر فقط در دو جایگاه فرزند شهید نبودم، ناراحت نمی‌شدم. شهیدان ما انقلاب کردند تا جمهوری اسلامی به سمت موفقیت و پیروزی حرکت کند. گاهی اوقات احساس می‌شود که در این مسیر موانع و مشکلات درونی وجود دارد، مشکلات بیرونی که همواره با انقلاب همراه بوده‌اند. اتفاقاً در روز صحبت‌های مقام معظم رهبری را گوش می‌دادم. ایشان فرمودند: «ماهیت انقلاب ما استکبارستیزی بوده است.» مسلماً چنین انقلابی دشمنان زیادی دارد. وقتی احساس می‌کنم بعضی افراد در برخی مراتب و در جایگاه‌های مختلف (نه خیلی بالا)، حتی در ادارات کوچک به خاطر حب دنیا و منافع شخصی کارهایی را انجام می‌دهند که این رفتارها به انقلاب لطماتی وارد می‌کند، بالطبع ستولاتی برای قشر جوان ایجاد می‌کنند و مثلاً جوانان می‌پرسند که آیا واقعا باید ما حاصل انقلاب این چنین باشیم؟ این مسائل بسیار برایم آزاردهنده‌اند و ناراحت می‌شوم از اینکه در شرایطی که باید اقداماتی صورت گیرد و به دلیل کوتاهی‌هایی، این اقدامات انجام نمی‌شوند و مسیر انقلاب به خاطر بعضی از افراد دچار لطمه می‌شود. البته معتقدم که عنایت امام زمان (عج) به انقلاب و روح حضرت امام (ره) و شهیدان و برکت وجود ولایت فقیه، نهایتاً از انحرافات انقلاب جلوگیری می‌کند.

راجع به این مسئله لازم است بگویم که شهید هاشمی نژاد در مجلس خبرگان قانون اساسی بر تثبیت مسئله ولایت فقیه اصرار و تأکید بسیار داشتند. گاهی اوقات بعضی از افراد در رده‌های پایین که بعضاً درک چندانی هم از انقلاب ندارند و به دلایل مختلفی جایگاهی پیدا کرده‌اند، کوتاهی‌هایی را انجام می‌دهند. خوشبختانه در رده‌های بالای اجرائی این مسئله وجود ندارد. اگر من یک فرد عادی بودم و هزینه‌ای برای انقلاب نداده بودم، شاید به این اندازه از این مسائل و کوتاهی‌ها ناراحت نمی‌شدم، اما چون رنج‌هایی را که برای انقلاب کشیده شده است، لمس کرده‌ام، احساس می‌کنم نباید انقلاب به این سمت کشیده شود و از این مسائل ناراحت می‌شوم. البته انقلاب به سمت مخالفی نرفته است، فقط گاهی اوقات انحرافات ایجاد شده است.

نکته دومی که کمی ناراحت کننده است، جایگاه انقلاب در قشر جوانان است. متأسفانه از نظر فرهنگی، اصول و آرمان‌های انقلاب برای جوانان که در آن دوران نبوده‌اند و انقلاب را لمس نکرده‌اند تبیین نشده است و این مسئله برای من که فرزند شهید انقلاب هستم، آزار دهنده است. به خاطر دارم چندی پیش با یکی از دوستان صمیمی‌ام تلفنی صحبت دوستانه‌ای داشتم و در حین صحبت با او متوجه شدم که اندکی از انقلاب ناراحتی دارد. من هم حدود یک ساعت و نیم با او درباره اصول و آرمان‌های انقلاب صحبت کردم و این مسئله نشان می‌دهد که قشر جوان چندان با اهداف انقلاب آشنایی ندارد. ■

کرده باشند.  
**شما تا چه حد با پدر و آثارشان مانوس هستید. آیا توسل و ارتباطی با پدر دارید؟ ایشان تا چه اندازه برای شما زنده هستند؟**

افراد مختلف بنا بر استعدادها و توانمندی‌هایشان سعی می‌کنند تا در زندگی جهاتی را برای خود تعیین کنند. من هم براساس توانمندی‌های منی که در خود تشخیص دادم مسیر و اهدافی را برای خودم تعیین کرده‌ام و از آنجا که این مسیر با منش شهید هاشمی نژاد و امام راحل مطابقت دارد، از این رو این دو بزرگوار را به عنوان الگوی رفتاری خود در زندگی انتخاب کرده‌ام. قرار دادن پدر به عنوان الگو در زندگی به خاطر این مسئله نیست که من فرزندان هستم و باید مشابه ایشان رفتار کنم، بلکه به خاطر این نکاتی است که ذکر کردم. قاعدتاً وقتی یک نفر الگوی شما در زندگی می‌شود، تمام زندگی شما را در بر خواهد گرفت و نقش پررنگی در لحظات شما پیدا خواهد کرد و شما سعی خواهید کرد که قدم به قدم از زندگی آن شخص الگو بگیرید.

اخلاص در وجود پدر شاه کلید به وجود آمدن شخصیت ایشان بود. در واقع شهید هاشمی نژاد با خدا معامله و زندگی خود را فدای خدا کردند و خداوند هم بالطبع این جایگاه رفیع را به ایشان عطا کرد. من و همه مردم سعی می‌کنیم تا در مسیر این دو بزرگوار حرکت کنیم.

**فرزند شهید بودن تا چه اندازه سخت است. مسلماً گاهی با**

**اخلاص در وجود پدر، شاه کلید به وجود آمدن شخصیت ایشان بود. در واقع شهید هاشمی نژاد با خدا معامله و زندگی خود را فدای خدا کردند و خداوند هم بالطبع این جایگاه رفیع را به ایشان عطا کرد.**

دوستان پدر مواجه می‌شود. جایگاه شما در میان آنان چگونه است؟ از طرفی عده‌ای بودند که دوست شهید هاشمی نژاد نبودند، اما از مردان ایشان بودند. برخی هم از مخالفین پدرتان بوده‌اند. شما بدون اینکه پدر را دیده باشید عنوان فرزند شهید را دارید و در محافل حضور داشته‌اید که الزاماً روی خوشی نسبت به این مفاهیم نشان نمی‌دادند. به عنوان مثال شما در سال ۱۳۷۷ وارد دانشگاه صنعتی شریف شدید و شاید در این دانشگاه جایگاه و مفهوم شهادت چندان مطلوب نبوده است و ممکن است برخوردهایی هم در این زمینه پیش آمده باشد. به طور کلی از مواجهه‌تان با این سه گروه برآیمان بگویید. جدا از مسئله شعار، همیشه فرزند شهید بودن برای من افتخار

توجه است توکل ایشان به خدا در تمام مراحل زندگی است. شاید بیان برخی مسائل به ظاهر آسان باشد، ولی باید بگویم که در دوران رژیم شاهنشاهی همیشه اضطراب خاصی بر زندگی مادر حکمفرما بود. مادر برایم تعریف کرده‌اند که شهید هاشمی نژاد در زمان تولد هیچ کدام از فرزندان، غیر از همشیره بزرگم در کنار همسرشان نبودند. ایشان یا در زندان بودند یا برای امر تبلیغ به سفر می‌رفتند. اخوی هم گفته‌اند که زمانی که پدر در مشهد بودند، صبح از منزل بیرون می‌رفتند و شب ساعت ۱۱ به خانه باز می‌گشتند. تصور کنید مادرم با چند بچه کوچک در خانه نداشتند، ناگهان مأموران ساواک وارد خانه می‌شوند در حالی که بیانیها و اعلامیه‌های اسلام در منزل ما بود. قبل از اینکه پدر به زندان برفتند، فکر می‌کنم آقای اشراقی یا آقای فردوسی‌پور بیانیها و متن سخنرانی‌های امام را از پاریس از طریق تلفن می‌خواندند و پدر در منزل سخنرانی‌ها را ضبط می‌کردند. بعد از طریق گروه‌های مختلف متن بیانیها چاپ و تکثیر می‌شد. البته گویا آن زمان وقتی شهید هاشمی نژاد به میان مردم می‌رفتند، عده‌ای که ایشان را نمی‌شناختند می‌گفتند: «بیانیهای امام واقعی نیست. چطور امکان دارد امام در پاریس سخنرانی کنند و فرادی آن روز بیانیه در دست ما باشد.» از طرفی پدر هم نمی‌توانستند برای مردم توضیح بدهند که کار ضبط و تکثیر اعلامیه‌ها را چگونه انجام می‌دهند. خلاصه بعد از مدتی ساواک ایشان را دستگیر می‌کند و یکی دو ماه مادرم هیچ خبری از شهید هاشمی نژاد نداشتند و حتی نمی‌دانستند که ایشان شهید شده‌اند یا زنده‌اند. بعد از دو ماه خبری از ایشان به مادر رسید. بعد از زندانی شدن پدرم، مادر شماره تماس منزل آقای طیبسی را به دوستان در پاریس می‌دهند تا از آن به بعد سخنرانی‌های امام در منزل آقای طیبسی ضبط شود. بعد از به شهادت رسیدن پدرم، مادرم در زندگی با مشکلات بسیاری روبه‌رو شدند. حتی پدر در یکی از سخنرانی‌هایشان گفته‌اند: «جایگاه خانواده شهید کمتر از خود شهید نیست.» و به حق هم کارهای مادرم کمتر از فعالیت‌های پدر ارج و قرب نداشت. لازم به ذکر است که بگویم مردم خوب مشهد - که جا دارد از آنها قدرانی کنم - تشییع جنازه باشکوهی را برای شهید هاشمی نژاد در مشهد برگزار کردند.

**شما فرزند کوچک خانواده هستید. آیا به خاطر دارید که مادران پس از شهادت آقای هاشمی نژاد در لحظات سختی از پدر یادی کنند. از ارتباط مادران با شهید هاشمی نژاد بعد از شهادت ایشان بگویید.**

به نکته جالبی اشاره کردید. تقریباً من از سنین کودکی پدرم را ندیدم، ولی نوع تربیت و زندگی مادر طوری بود که هیچ‌گاه احساس نکردم که پدر در میان ما نیستند. در سال‌های اخیر که سن و سال به حدی رسیده بود که قادر به تحلیل مسائل بودم، با پرس و جو و دقتی که داشتم متوجه وجود مشکلاتی در زندگی مادرم شدم. با وجودی که این مشکلات برای من تکان دهنده بود، اما مادر تا آن زمان طوری عمل می‌کردند که ما متوجه وجود آن مشکلات نشویم و به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند فرزندانمان درگیر مشکلات شوند. همیشه سعی می‌کردند در مناسبت‌های مختلف روحیه فرزندانمان را حفظ کنند و در واقع در روحیات بچه‌ها بسیار دقیق بودند. بعد از به شهادت رسیدن پدر، مادرم در لحظات سختی در یاد کردن از ایشان بسیار با احتیاط عمل می‌کردند، طوری که با اینکه کودک بودم، هیچ وقت احساس نمی‌کردم که من باید پدری داشته باشم، ولی از این حق محروم شده‌ام. همیشه مادر سعی می‌کردند کمتر از پدر خاطره تلخی را تعریف کنند. ایشان به هیچ‌وجه سختی‌ها را بروز نمی‌دادند تا اینکه ما در شرایط سخت مقایسه کنیم که اگر پدر در کنار ما حضور داشتند مشکلات راحت‌تر حل می‌شد و به حق همسر شهید هاشمی نژاد، براساس توکل به خدا راه زندگی را در پیش گرفته و به تعبیر خودشان معامله خاصی با خدا کرده بودند.

**مسلماً در دوران کودکی جای خالی پدر را احساس می‌کردید، ولی از چه زمانی با مسئله شهادت ایشان درگیر شدید و چگونه با این مسئله کنار آمدید؟**

مادران همیشه در زندگی فرزندان جایگاه عاطفی دارند و این مسئله در سنین پائین، بیشتر لمس می‌شود اما از آنجا که پدران پشتوانه خانواده هستند، فرزندان در سنین بالاتر جایگاه پدر را لمس می‌کنند. من هم در سنین بالاتر احساس کردم که جای پدر در زندگی من کم‌رنگ و خالی است. مادر اهتمام و توجه ویژه‌ای به زندگی ما داشتند و از طرفی زمانی که پدر به شهادت رسیدند، من یک سال و نیم، دو سال بیشتر نداشتم و عملاً حضور ایشان را در زمان حیاتشان لمس نکرده بودم. به همین دلایل بعد از فوت ایشان من احساس نمی‌کردم که لطمه‌ای به زندگی‌ام وارد شده است. شاید همشیره‌ها و اخوی من این فقدان را بیشتر احساس